

## تحولات اجتماعی - سیاسی و زبان‌های ملی

یحیی مدرسی<sup>۱</sup>

استاد گروه زبان‌شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### چکیده

بازتاب تحولات اجتماعی در زبان، یکی از مباحث مورد توجه زبان‌شناسان اجتماعی، جامعه‌شناسان زبان و انسان‌شناسان زبان است. نوشتار حاضر، به بررسی پی‌آمدهای زبانی دو تحول بزرگ در دهه‌های اخیر، یعنی شکل‌گیری اتحادیه اروپا و فروپاشی اتحاد شوروی می‌پردازد. این بررسی نشان می‌دهد که این تحولات و پی‌آمدهای زبانی آنها به طور کلی در دو جهت متفاوت یعنی هم‌گرایی و واگرایی سیر می‌کند. فروپاشی شوروی، واگرایی و تکثر زبانی، ارتقاء جایگاه زبان‌های بومی و ملی در جمهوری‌های تازه استقلال یافته، کاهش قدرت، اعتبار و نفوذ زبان روسی در این کشورها را در پی داشت. شکل‌گیری اتحادیه اروپا، به نوعی هم‌گرایی زبانی، یعنی ارتقا جایگاه برخی زبان‌های دارای پشتوانه قدرت و گسترش حوزه کاربرد آنها، و نیز تنزل جایگاه برخی زبان‌های کوچک‌تر و اقلیت منتهی می‌شود. در این بررسی هم چنین نشان می‌دهد که دو تحول مورد بررسی، در دو جهت متفاوت (هم‌گرایی و واگرایی) حرکت می‌کنند، اما به نظر می‌رسد دست‌کم یک پی‌آمد زبانی مشترک نیز دارند و آن ارتقا منزلت، جایگاه و اعتبار زبان انگلیسی و گسترش قلمرو کاربردی آن است.

واژگان کلیدی: تکثر زبانی، زبان میانجی، زبان ملی، قدرت، منزلت، واگرایی، هم‌گرایی

---

<sup>1</sup> [modarresi@ihcs.ac.ir](mailto:modarresi@ihcs.ac.ir)

بر پایه یک سنت دیرین در زبان‌شناسی، مباحث مربوط به ساختار درونی زبان به منزله یک نظام ذهنی، در حوزه زبان‌شناسی محض یا زبان‌شناسی نظری به بحث گذارده می‌شود. مباحثی که به نقش‌ها و کارکردهای زبان به مثابه یک نهاد مهم اجتماعی، شاخص فرهنگی و نماد هویتی مربوط می‌شود، در قلمرو شاخه‌های دیگری مانند جامعه‌شناسی زبان، زبان‌شناسی اجتماعی و انسان‌شناسی زبان قرار می‌گیرد.

از مباحث مهم در قلمرو مسائل اجتماعی- فرهنگی زبان، پی‌آمدهای زبانی تحولات غیرزبانی است. تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی بسیار مهمی که در دهه‌های اخیر در برابر چشمان ما در جهان رخ داده است، گذشته از دگرگونی‌هایی که در ساختار اقتصادی- سیاسی کشورهای مختلف پدیدآورده، تغییرات فرهنگی و زبانی با اهمیتی را نیز در پی داشته است. این گونه تغییرات هم در سطح جایگاه زبان‌ها<sup>۱</sup> و هم در سطح پیکره زبان‌ها<sup>۲</sup> رخ می‌دهد و از نوع تضعیف و زوال، تقویت و ارتقاء جایگاه زبان‌ها، برخوردار، تماس و قرض‌گیری زبانی و پیدایش یا گسترش دوزبانگی فردی و اجتماعی<sup>۳</sup> است. نوشتار حاضر به بررسی اثراتی می‌پردازد که دو تحول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بزرگ، یعنی شکل‌گیری اتحادیه اروپا و فروپاشی اتحاد شوروی، بر جایگاه زبان‌های بزرگ و کوچک گذارده‌اند. این دو فرایند یکی در غرب و دیگری در شرق اروپا (و بخش‌هایی از آسیا) رخ داده است، اما آثار و پی‌آمدهای آن‌ها محدود به اروپا نیست.

پراکندگی و تنوع زبانی در اروپا در مقایسه با دیگر قاره‌ها به طور قابل ملاحظه‌ای کمتر است. زبان‌شناسان در مورد تعداد کل زبان‌های دنیا، تخمین‌های متفاوتی زده‌اند؛ از میان ۴۰۰۰ تا ۷۰۰۰ زبانی که در دنیا گفتگو

می شود، نزدیک به ۲۷۵ زبان در اروپا و خاورمیانه رواج دارد. این در حالی است که ۱۹۰۰ زبان در آفریقا و ۳۰۰۰ زبان در آسیا و اقیانوسیه رایج است (کراوس، ۱۹۹۲: ۵؛ لدفوگد، ۲۰۰۱: ۲). همچنین، در برخی کشورهای آسیایی و آفریقایی مانند هند، اندونزی و نیجریه، چند صد زبان شناسایی شده است، اما در بعضی کشورهای اروپایی بیش از ۱۰ زبان بومی رواج ندارد.

زبان های رایج در اروپا (مانند زبان های سایر مناطق دنیا)، به لحاظ تعداد گویندگان، جایگاه رسمی، و منزلت و اعتبار اجتماعی یکسان نیستند. برخی زبان ها مانند انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، روسی و... دارای گویندگان بیشتر، تاریخ مکتوب طولانی تر، ادبیاتی غنی تر، پشتوانه علمی و اقتصادی قدرتمندترند؛ در نتیجه، در یک یا چند کشور جایگاه رسمی و قانونی هم دارند و نماد هویت ملی آن کشورها محسوب می شوند. در مقابل، برخی از زبان ها مانند برتن، ولشی و...، گویندگان کم تعدادتر و قلمرو کاربردی محدودتری دارند، پشتوانه علمی، اقتصادی و ادبی آنها ضعیف تر است و جایگاه اجتماعی- فرهنگی و قدرت قانونی و سیاسی بالا ندارند. این دو گروه متمایز از زبان ها را می توان دو قطب یک پیوستار دانست؛ در سطوح میانی آن، زبان هایی قرار دارند که از نظر تعداد گویندگان، پشتوانه علمی، ادبی، منزلت و قدرت سیاسی و اجتماعی، در وضعیت بینابینی هستند.

تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... ممکن است بر جایگاه یا پیکره هر یک از این زبان ها، برحسب موقعیت آن ها در این پیوستار اثر بگذارند؛ موقعیت، منزلت و اعتبار اجتماعی و رسمی آن ها را ارتقا بدهد یا پایین بیاورد؛ قلمروی کاربردی آنها را گسترش یا کاهش و برخی زبان ها را در معرض خطر نابودی قرار دهد. زبان شناسان به طور کلی در مورد پدیده نابودی و حذف زبان ها هشدار داده اند و عقیده دارند که باید

در برابر این جریان مقاومت کرد (هیل، ۱۹۹۸: ۱۹۲؛ رایت، ۲۰۰۴: ۲۲۸-۲۱۹).

## پی‌آمدهای زبانی دو تحول اجتماعی - سیاسی

همان‌گونه که اشاره شد، زبان به منزله پدیده‌ای اجتماعی، از تحولات اجتماعی - سیاسی بزرگ و کوچک در سطح یک منطقه، کشور یا جهان تاثیرمی‌پذیرد و همسوی با آن‌ها به پیش می‌رود، اما ابعاد تحولات زبانی همیشه با تحولات غیرزبانی یکسان نیست. گذشته از تحولاتی مانند جنگ‌ها، انقلاب‌ها، حرکت‌های رهایی بخش و استقلال طلبانه، مهاجرت‌های گسترده، شهرنشینی و صنعتی شدن، تحولات علمی و فن‌آوری و گسترش رسانه‌ها که طی قرون و به ویژه یک قرن اخیر در جهان رخ داده و هر یک پی‌آمدهای زبانی گوناگونی داشته است، تحولات مهمی ایجاد شده است که در این بحث به دو تحول اساسی در اروپا و پی‌آمدهای زبانی آن‌ها می‌پردازیم.

### فروپاشی اتحاد شوروی

فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰، بی‌تردید یکی از تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مهم در قرن بیستم به‌شمار می‌آید که پی‌آمدهای فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای دست‌کم در اروپا داشته است. اتحاد شوروی که به لحاظ قلمرو جغرافیایی - سیاسی کشوری بزرگ و از نظر سیاسی - اقتصادی و نظامی، یک ابرقدرت برد، از دیدگاه سیاست‌های زبانی در یک قرن گذشته، دچار دگرگونی‌هایی بوده است. در روسیه تزاری، سیاست تمرکزگرایی یا سانترالیسم زبانی<sup>۴</sup>، در جهت تقویت زبان روسی و همگون‌سازی زبانی به اجرا درآمد.

---

<sup>4</sup> Linguistic Centralism

پس از انقلاب ۱۹۱۷، با پیوستن سرزمین‌های دیگر، کشوری بزرگ‌تر و به لحاظ قومی-زبانی بسیار متنوع‌تر شکل گرفت و سیاست تمرکزگرایی به تکثرگرایی زبانی<sup>۶</sup> تبدیل شد. در این دوران، زبان روسی به مثابه زبان رسمی مشترک در کل کشور و همه جمهوری‌های آن و زبان‌های دیگری مانند اوکراینی، ترکمنی، فارسی، قزاقی و غیره در قلمرو جمهوری‌ها به منزله زبان رسمی منطقه‌ای پذیرفته شد. به عبارت دیگر، در هر جمهوری، زبان بومی مردم نقش زبان رسمی آن جمهوری را به عهده گرفت، اما زبان (وخط) روسی به جایگاه زبان میانجی، مشترک و رسمی فراملیتی در همه جمهوری‌ها ارتقا یافت. این سیاست هم سبب وحدت و هم‌گرایی اقوام و ملیت‌ها می‌شد و هم به لحاظ فرهنگی و سیاسی بر آنها فشار وارد می‌کرد، زیرا زبان روسی از نظر نقش، منزلت و اعتبار اجتماعی در جایگاه بالاتری از زبان‌های بومی جمهوری‌های مختلف قرار داشت.

با فروپاشی نظام شوروی، زمینه عینی و ذهنی لازم پدید آمد تا برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران کشورهای تازه استقلال یافته، مطابق شرایط تازه، در عرصه فرهنگ و زبان، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند. به طور کلی، می‌توان گفت این تحولات بسیار عمیق در ساختار سیاسی و اقتصادی که یک کشور بزرگ و ابر قدرت را به چند کشور کوچک‌تر تبدیل کرد، پی‌آمدهای زبانی مهمی داشت؛ از جمله، سبب تضعیف جایگاه و منزلت بالا و نقش وحدت‌دهنده زبان روسی در جمهوری‌های مختلف (غیر از روسیه) و ارتقاء جایگاه زبان‌های بومی این جمهوری‌ها - که منزلتی درجه دوم داشتند - شد.

به این ترتیب، پس از فروپاشی، زبان‌هایی که در جمهوری‌های مختلف، رسمیت منطقه‌ای داشتند، جایگاه و اعتبارشان ارتقا پیدا کرد و از زبان‌های منطقه‌ای رسمی در سطح جمهوری‌ها، به زبان‌های رسمی یک

کشور مستقل تبدیل شدند. به نظر می‌رسد این تغییر بیشتر از نظر قانونی و حقوقی اتفاق افتاده است، اما به دلایل گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... زبان روسی هنوز به منزله زبان دوم یا زبان میانجی و غالب، در موارد زیادی اعتبار و کاربرد بالای خود را حفظ کرده است و زبان‌های جمهوری‌های سابق و کشورهای مستقل کنونی هم نتوانسته‌اند به طور کامل و در همه عرصه‌ها جایگزین آن شوند. با این همه، برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران زبان در این کشورها، در جهت ارتقاء این زبان‌ها از طریق تقویت و گسترش امکانات و ظرفیت بیانی آن‌ها در تمام نقش‌ها و حوزه‌های کاربردی تلاش می‌کنند.

مسئله دیگری که در برابر برنامه‌ریزان زبان در کشورهای تازه استقلال یافته قرار دارد، نظام نوشتاری است. گذشته از زبان روسی که در همه جمهوری‌های شوروی سابق به طور مشترک استفاده می‌شود، خط سیریلیک روسی نیز به منزله خط مشترک (در دوران استالین) جایگزین خط‌های دیگر شد و هنوز هم غیر از کشورهایمانند ارمنستان، در سایر کشورهای مستقل کنونی، همچنان مورد استفاده است. از آن جا که تمام مواد نوشتنی و خواندنی به خط روسی است، کودکان تاجیک، آذربایجانی، قزاق، ازبک و غیره، با این خط باسواد می‌شوند و جایگزینی خطی دیگر، مسئله مهم دیگری است که سیاست‌گذاران زبان در این کشورها با آن روبرو هستند. کوشش‌های برنامه‌ریزان برای جایگزین کردن خط‌های دیگر، هنوز به نتیجه نرسیده است.

پی‌آمد زبانی دیگر فروپاشی شوروی، پیدا شدن رقبای تازه برای زبان روسی است که طی چند دهه، نه تنها در جمهوری‌های اتحاد شوروی، بلکه در سراسر اروپای شرقی، نقش زبان میانجی بلا منازعی را بر عهده داشت. اکنون این نقش زبان روسی، در عمل رفته رفته تضعیف می‌شود و جایگاه آن به منزله زبان دوم نیز

در برخی از کشورهای تازه استقلال یافته، به‌ویژه در کشورهای معروف به "بلوک شرق"، در معرض تهدید رقبای تازه قرار گرفته است.

ژاک مور (ژاک مور، ۲۰۰۳ : ۱۴-۱۳)، معتقد است با فرو پاشی شوروی، تغییراتی در "بازار اروپای شرقی و مرکزی برای زبان دوم" به وجود آمده و روسی جایگاه خود را به مثابه زبان میانجی از دست داده است. به نظر می‌رسد روسی اکنون به منزله زبان دوم، با رقبایی مانند انگلیسی و تا حدودی به آلمانی روبروست و به تدریج جایگاه قبلی آن در حال تضعیف است.

در پژوهش فودور و پلوا (فودور و پلوا، ۲۰۰۳: ۹۳)، میزان توجه دانش آموزان دبیرستانی به چهار زبان خارجی، یعنی روسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی در مجارستان و چند کشور دیگر اروپای شرقی و مرکزی در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۷، مورد بررسی آماری قرار گرفته است. در کشورهایی مانند مجارستان، لهستان، بلغارستان، رومانی، جمهوری چک و اسلواکی، یادگیری یک زبان خارجی از دوره دبستان، اغلب اجباری و زبان دوم در اغلب این کشورها به طور سنتی روسی بوده است تنها در رومانی، فرانسوی زبان دوم غالب به شمار می‌آمد.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی - که امکان انتخاب آزاد زبان دوم از میان این چهار زبان بیشتر شد - زبان روسی در این کشورها جایگاه خود را به منزله اصلی‌ترین زبان دوم از دست داد. برای مثال، مطابق آمار وزارت آموزش و پرورش مجارستان، تعداد دانش آموزان دبیرستانی که در سال تحصیلی ۱۹۸۹-۱۹۹۰ زبان روسی را به منزله زبان دوم، انتخاب کرده بودند، نزدیک به ۲۳۰۰۰۰ نفر برآورد شد، در حالی که انگلیسی، زبان دوم نزدیک به ۱۰۰۰۰۰ دانش آموز بوده است، اما در سال تحصیلی ۱۹۹۶-۱۹۹۷، انگلیسی زبان دوم بیش از ۲۲۰۰۰۰ دانش آموز مجارستانی بوده، در حالی که روسی را کمتر از ۲۰۰۰۰ نفر به مثابه زبان دوم انتخاب کرده بودند. می‌توان گفت این وضعیت در تمام کشورهای بلوک شرق (غیر از رومانی که فرانسوی بالاتر از انگلیسی قرار گرفته است)، قابل مشاهده است.

به گفته موره (موره، ۲۰۰۳: ۱۴)، جمهوری‌های ترک زبان مانند آذربایجان، ترکمنستان، قزاقستان و قرقیزستان در آسیای میانه اکنون در مدار زبانی کشور ترکیه قرار گرفته و جمهوری‌هایی از قبیل استونی به سوئدی تمایل پیدا کرده‌اند. به این ترتیب، در حال حاضر، زبان‌های دیگری به منزله زبان دوم با زبان روسی به رقابت برخاسته‌اند، هر چند که نفوذ، اعتبار و کاربرد زبان و خط روسی در بیشتر جمهوری‌های تازه استقلال یافته هنوز هم قابل ملاحظه است.

از آنجا که زبان و قدرت رابطه‌ای تنگاتنگ دارند، جابه‌جایی قدرت می‌تواند در تغییر جایگاه و منزلت زبان‌ها و گسترش و کاهش کاربرد آن‌ها مؤثر باشد. از همین روست که با فروپاشی اتحاد شوروی به منزله یک ابر قدرت، اعتبار و منزلت زبان روسی، چه در کشورهای تازه استقلال یافته و جدا شده، چه در کشورهای اروپای شرقی و حتی در سطح بین‌المللی، در حال تضعیف است. روند فروپاشی اقتصادی-سیاسی شوروی، به ارتقاء جایگاه زبان‌های ملی و بومی در کشورهای تازه استقلال یافته، منتهی شده است و در کشورهای شرق اروپا، موسوم به "بلوک شرق" نیز گرایش قابل ملاحظه‌ای به جایگزین شدن روسی با زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسوی مشاهده می‌شود. به طوری که در این کشورها، زبان روسی به عنوان زبان خارجی جایگاه خود را از دست می‌دهد و دامنه اعتبار، نفوذ و کاربرد انگلیسی به منزله زبان قدرت جهانی، به جای آن و در قلمروی که در گذشته در اختیار زبان روسی بود، در حال گسترش است.

به این ترتیب، پی‌آمدهای زبانی فروپاشی شوروی را می‌توان در دو مقوله خلاصه کرد؛ این روند هم سبب استقلال برخی کشورها شده و سیاست‌گذاری‌های زبان، در جهت بومی‌گرایی، واگرایی و تمرکزگرایی زبان (و خط) شکل گرفته است. همچنین، به سمت یک الگوی جهانی گرایش پیدا کرده و هر دو جریان، سبب تنزل جایگاه و منزلت زبان روسی شده است. به عبارت بهتر، با تبدیل یک ابر قدرت به چندین کشور کوچک و بزرگ، امکان ارتقاء و تقویت زبان‌های ملی و بومی جمهوری‌ها از زبان رسمی منطقه‌ای به زبان رسمی کشورهای مستقل فراهم شد. این جهت‌گیری در سیاست زبانی را می‌توان در دیگر کشورهای تازه



استقلال یافته جهان مانند هند، الجزایر، نیجریه، و... نیز مشاهده کرد. همان گونه که پس از استقلال هند یا الجزایر، برنامه ریزان و سیاست گذاران زبان در پی ارتقا زبان های ملی در برابر زبان های بیگانه انگلیسی و فرانسوی بر آمدند، در این جا نیز ارتقا زبان های ملی مورد توجه برنامه ریزان است. زبان روسی هم چنان، نفوذ و کاربرد خود را حفظ کرده است، همان طور که انگلیسی و فرانسوی در هند و الجزایر هنوز هم کاربرد و نفوذ زیادی دارند.

پی آمد دیگر فروپاشی شوروی، قرار گرفتن تدریجی کشورهای تازه استقلال یافته و نیز کشورهای اروپای شرقی در مدار قدرت های دیگر، به ویژه امریکاست. این امر سبب تضعیف نقش روسی به منزله زبان دوم یا زبان خارجی و گسترش نقش زبان انگلیسی در این کشورها شده است. این پدیده در سایر کشورهای استقلال یافته و کشورهای صنعتی پیشرفته، نیز قابل مشاهده است و امروز شاهد گسترش روزافزون نقش و جایگاه زبان انگلیسی در بسیاری از کشورها هستیم.

### شکل گیری اتحادیه اروپا

شکل گیری اتحادیه اروپا در دهه های اخیر در اساس فرآیند مهمی است که به نوعی در جهت عکس فرآیند فروپاشی شوروی سیر کرده است. یکی از تفاوت های اساسی میان اتحاد شوروی و اتحادیه اروپا در مرحله شکل گیری، گذشته از چارچوب و زیرساخت اقتصادی آنها، شاید این باشد که اتحادیه اروپا، مسیر وحدت و تمرکزگرایی را آرام تر طی می کند و در ظاهر همه چیز تا حدی داوطلبانه و خارج از کنترل یک قدرت مرکزی و برتر به پیش می رود. به عبارت دیگر، اتحادیه اروپا برآمده از یک انقلاب سیاسی و اجتماعی نیست، بلکه حاصل روندی طولانی و مرحله به مرحله است. هسته اولیه این اتحادیه، با نام " جامعه

اقتصادی اروپا<sup>۶</sup> با عضویت آلمان، فرانسه، لوکزامبورگ، هلند، ایتالیا و بلژیک در سال ۱۹۵۷، به وجود آمد و در سال ۱۹۹۳، به "اتحادیه اروپا" تغییر نام یافت. کمتر از دو دهه، نهادهای مختلف آن مانند "پارلمان اروپا"، "شورای وزیران اروپا" و "کمیسیون امور خارجی اروپا" و غیره به تدریج شکل گرفت (مایرز-اسکاتن، ۲۰۰۶: ۴۰۹).

کشورهای اروپایی بر پایه برخی اصول کلی، داوطلبانه به اتحادیه می پیوندند و رفته رفته مسیری را می پیمایند که ممکن است به یک وحدت نهایی و کم و بیش کامل منتهی شود. پارلمان واحد، نظام پولی واحد و غیره، زمینه‌های ایجاد یک کشور واحد را می‌توانند ایجاد کنند، مشروط بر آن که موانع و مشکلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز از پیش روی برداشته شود.

یکی از مسائل مهم و جالب در این زمینه، مسئله زبان است که به منزله وسیله ارتباطی مشترک و نیز نماد هویت قومی و ملی، باید مورد توجه قرار گیرد. پرسش آن است که پی‌آمدهای زبانی جریان شکل‌گیری اتحادیه اروپا چیست و اگر این اتحادیه روند وحدت را در همه عرصه‌ها تا پایان طی کند و تبدیل به کشوری مانند اتحاد شوروی سابق یا ایالات متحده آمریکا شود، پی‌آمدهای زبانی این روند چه خواهد بود؟ برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران زبان در این اتحادیه چگونه عمل خواهند کرد؟ آیا این اتحادیه مانند آمریکا یک زبان رسمی خواهد داشت یا مانند شوروی سابق، از الگوی یک زبان مشترک رسمی به اضافه چند زبان رسمی منطقه‌ای (در سطح هر کشور عضو) استفاده خواهد کرد یا مانند سوئیس، از الگوی زبان‌های منطقه‌ای (کشوری) با موقعیت حقوقی و قانونی برابر بهره خواهد گرفت.

همان گونه که اشاره شد، روند شکل‌گیری اتحادیه اروپا در یکی دو دهه گذشته آرام و گام‌به‌گام پیش‌رفته و بازتاب آن در سیاست‌گذاری‌های زبانی نیز قابل مشاهده است. در حال حاضر همه کشورهای عضو اتحادیه، حقوق زبانی کم و بیش یکسانی دارند و هر کشور جدیدی که وارد اتحادیه شود، با سایر حقوق،

---

6. European Economic Community (EEC)

از حقوق زبانی مساوی نیز برخوردار می‌شود. اگر چنین وضعیتی همچنان ادامه یابد، با نوعی پلورالیسم زبانی روبه‌رو خواهیم شد که در آن تمام کشورهای عضو، حداقل جایگاه زبان ملی و رسمی خود را حفظ می‌کنند، در غیر این صورت، جایگاه کنونی برخی زبان‌ها ارتقاء می‌یابد و موقعیت برخی دیگر تضعیف می‌شود. به نظر می‌رسد در هر دو حال، جایگاه برخی زبان‌های قومی و محلی با گویندگان کمتر، تضعیف می‌شود و از موقعیت کنونی نیز پایین‌تر می‌رود.

وضعیت زبانی کنونی در اتحادیه چین است که برخی زبان‌ها مانند انگلیسی، فرانسوی و آلمانی در جایگاه بالاتری قرار دارند، اما از نظر حقوقی، در ظاهر تمایزی میان زبان‌های ملی و رسمی کشورهای عضو وجود ندارد و تعادل، شأن و منزلت زبان‌ها از طریق ترجمه حفظ می‌شود. به نظر می‌رسد که یکی از پی‌آمدهای زبانی شکل‌گیری اتحادیه اروپا، گسترش صنعت ترجمه است.

مایرز-اسکاتن (مایرز-اسکاتن، ۲۰۰۶: ۴۰۹)، می‌گوید، در حال حاضر بیشتر مکاتبات و اطلاعیه‌ها به سه زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسوی انجام می‌گیرد، اما هر بار که عضو جدیدی وارد اتحادیه می‌شود، باید کادر مترجمان گسترش یابد و امکانات ترجمه به زبان کشور جدید نیز فراهم شود. این به معنای آن است که حجم عظیمی از اسناد و مکاتبات باید به زبان‌های مختلف ترجمه شود، اما به قول سرپرست کادر ترجمه، هزینه آن برای حفظ دمکراسی ضروری و ارزشمند است.

پی‌آمد زبانی دیگر شکل‌گیری اتحادیه اروپا آن است که برخی زبان‌ها به طور غیررسمی به منزله "زبان‌های کار"<sup>۸</sup> برای مکالمات روزانه و مکاتبات داخلی مورد استفاده بیشتر قرار می‌گیرند. در مراحل اولیه، یعنی ایجاد جامعه اقتصادی اروپا، زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی و هلندی بیشتر کاربرد داشتند. فرانسوی هم که در گذشته برای ارتباطات میان دولت‌های اروپایی به منزله زبان مطلوب و معتبر کاربرد بالایی داشت،

نتوانست در این جامعه به منزله تنها زبان میانجی به کار گرفته شود، زیرا که تصمیمات باید به تمام زبان‌های کشورهای عضو نوشته شود.

با ورود انگلیس به این جامعه در دهه ۱۹۷۰، این برابری جای خود را به غلبه داد و از آن پس، انگلیسی به منزله وسیله ارتباط بین المللی درآمد. کشورهای اروپایی به طور عام و فرانسه، آلمان و حتی ایتالیا و اسپانیا به مثابه اعضای اصلی جامعه اقتصادی و سپس اتحادیه اروپا به طور خاص - که زبان های آنها اعتبار بالا و سخنگویان بومی بسیاری دارد - علاقه مند نبودند انگلیسی به منزله یک زبان مشترک، چنین جایگاه برتری را در سطح اروپا داشته باشد، اما این اتفاق در عمل افتاده است. آنچه در منشور اتحادیه اروپا در مورد برابری زبان‌ها آمده است، در عمل کاربرد چند زبان پرگوینده و معتبرتر (فرانسوی، آلمانی، انگلیسی) را ارتقاء داده و یکی از آنها (یعنی انگلیسی) را به زبان غالب تبدیل کرده که ممکن است در آینده تنها زبان میانجی یا مشترک اتحادیه شود و جایگاهی برتر از سایر زبان‌های اروپایی به دست آورد.

از نظر مایرز-اسکاتن (مایرز-اسکاتن، ۲۰۰۶-۱۰)، به نظر می‌رسد موقعیت دو زبان گونگی<sup>۹</sup> که هم اکنون نیز وجود دارد، تشدید خواهد شد. در این حال، کاربرد انگلیسی (و گاه فرانسوی یا آلمانی) به منزله زبان دوم با اعتبار بالاتر، گسترده‌تر خواهد شد، اما برای این که بدانیم آیا انگلیسی تنها "زبان کار" در سطح اتحادیه خواهد بود یا نه، هنوز باید در انتظار ماند.

زبان‌های رسمی و ملی کشورهای اروپایی عضو در برخی موقعیت‌ها در قلمرو نهادهای رسمی اتحادیه به کار گرفته می‌شوند، اما در برابر اعتبار و نفوذ زبان انگلیسی، رفته‌رفته جایگاه درجه دوم پیدا می‌کنند. برای مثال، در بررسی وضعیت کار برد زبان‌های سوئدی و انگلیسی در میان اعضای سوئدی پارلمان اروپا، این افراد گفته‌اند که در برخی کمیته‌ها گاه تا ۸۰ درصد اوقات انگلیسی صحبت می‌کنند، اما در جلسات

عمومی، زبان سوئدی غلبه دارد، زیرا در این گونه جلسات، نشان دادن هویت ملی اهمیت دارد و گروه‌های ترجمه در همین جلسات است که بیشتر فعال هستند.

به هر حال، این پرسش مطرح است که با تقویت و استحکام هرچه بیشتر اتحادیه اروپا، زبان‌های ملی و رسمی کشورهای مختلف، چه جایگاه و منزلتی پیدا می‌کنند؟ می‌توان پاسخ داد از آنجا که کشورهای عضو اتحادیه اروپا به لحاظ قدرت اقتصادی، سیاسی، علمی و نظامی در یک سطح نیستند، به رغم برخورداری از منزلت قانونی و حقوقی برابر در چارچوب منشور این اتحادیه، میزان نفوذ و قدرت برخی کشورها، آن‌ها را در جایگاه برتری قرار می‌دهد و به همین نسبت، برخی زبان‌ها نیز در عمل کاربرد بیشتر و در نتیجه، اعتبار و منزلت بالاتری پیدا می‌کنند. به این ترتیب، شهروندان کشورهای مختلف اروپایی، گذشته از هویت ملی خود، نوعی هویت مشترک اروپایی نیز دارند که زبان مشترک یکی از ارکان مهم و شاخص‌های آن است. به نظر می‌رسد با گسترش، تحکیم و تقویت اتحادیه اروپا در آینده، این زبان مشترک که انگلیسی است، رفته‌رفته جایگاه مرئی‌تر و قابل مشاهده‌تری پیدا کند.

زبان به منزله یکی از شاخص‌های وحدت‌دهنده و هویت‌دهنده عمل می‌کند، و در هر وحدتی نقشی مهم و تعیین‌کننده بازی می‌کند. از همین رو در بسیاری از کشورها زبان ملی، نماد وحدت و هویت ملی در میان شهروندانی است که هویت قومی-زبانی متفاوتی دارند. برای مثال، در کشور ما وحدت بخشی میان ایرانیانی است که به اقوام گوناگون تعلق دارند.

به رغم تمایل برخی کشورهای عضو اتحادیه اروپا، زبان انگلیسی به منزله زبان مشترک یا میانجی، ممکن است در آینده به ابزاری وحدت‌دهنده برای اروپاییان تبدیل شود. در حال حاضر، اعضای اتحادیه به زبان‌های قومی، ملی و رسمی خود سخن می‌گویند و سخت به آنها وابسته‌اند، اما از نظر دوسوان، با پیوستن هر کشور تازه‌ای به اتحادیه اروپا، دامنه کار برد انگلیسی به منزله نخستین گزینه برای زبان میانجی یا مشترک

گسترش می یابد و پس از آن به ترتیب، فرانسوی و آلمانی با فاصله زیاد، ممکن است در جایگاه‌های دوم و سوم قرار گیرند.

عامل اقتصاد نیز در پذیرفته شدن عملی یک زبان میانجی واحد، نقش مهمی دارد. برخی محققان معتقدند وجود یک زبان واحد در سیستم اقتصادی سبب سهولت گردش کالا و خدمات می شود و از این رو زبان را با پول مقایسه می کنند. به نظر آن‌ها همان‌گونه که پیدایش پول باعث ساده تر شدن معاملات تجاری در مقایسه با سیستم تبادل پایاپای کالا شد، کار برد زبان مشترک واحد نیز موجب تسهیل معاملات بین طرفین و کاهش هزینه‌های تبادلات اقتصادی می شود (گرین، ۱۹۹۳: ۱۰۵-۱۰۴). از این دیدگاه، به وجود آمدن یک زبان میانجی واحد در اتحادیه اروپا ضروری و محتمل به نظر می رسد و گرین این زبان را انگلیسی می داند. پی آمد زبانی دیگر پیدایش و شکل گیری اتحادیه اروپا به موقعیت و جایگاه زبان‌های اقلیت در کشورهای عضو مربوط است که با معیارهای سه گانه فرگسن (فرگسن، ۱۹۶۸: ۲۸) یعنی معیار، مکتوب و نوگرابودن مطابقت ندارند. همان‌گونه که می دانیم، در بسیاری از کشورهای اروپایی، گذشته از زبان‌هایی که دارای گویندگان پرشمار، موقعیت کاربردی در عرصه‌های مختلف و جایگاه حقوقی، قانونی و رسمی هستند و نماد هویت ملی به شمار می آیند، زبان‌های گوناگون گروه‌های اقلیت نیز رواج دارند. این زبان‌ها دارای کاربرد درون گروهی، محلی یا منطقه‌ای محدودی هستند، اعتبار اجتماعی پائین تری دارند، اغلب جایگاه قانونی مشخصی ندارند، زیر فشار زبان‌های رسمی و ملی به حاشیه رانده شده‌اند و در آموزش، رسانه‌ها، امور اقتصادی و غیره هم به کارگرفته نمی شوند. این زبان‌ها که در کشور خود، جایگاه و منزلت و کاربرد گسترده‌ای ندارند، در سطح اتحادیه اروپا نیز که محل رویارویی زبان‌های پر قدرت‌تر و معتبرتر است، نمی توانند موقعیت فعلی خود را به خوبی حفظ کنند و نیاز به حمایت و پشتیبانی سیاست گذاران زبانی دارند. به نظر برخی، پلورالیسم و تکثرگرایی زبانی، به رغم حمایت از حقوق زبانی اقلیت‌های قومی، نه به وحدت اتحادیه اروپا کمک می کند و نه به لحاظ اقتصادی، سبب تسهیل تبادل‌های کلان می شود. بنابراین،

تلاش برای حفظ زبان‌های اقلیت، چندان واقع‌گرایانه به نظر نمی‌رسد. گرین (گرین، ۱۹۹۳: ۱۰۶) با رویکردی اقتصادی (یعنی با در نظر گرفتن هزینه‌های مبادلات تجاری) در مرحله تبدیل جامعه اقتصادی اروپا به اتحادیه اروپا سرنوشت‌های متفاوتی را برای زبان‌های رایج در اروپا پیش‌بینی می‌کند به نظر او انگلیسی زبان میانجی در جامعه اقتصادی و اتحادیه اروپا می‌شود و ممکن است با گسترش اتحادیه به اروپای مرکزی، آلمانی رقیبی برای انگلیسی شود. هم‌چنین، کاربرد زبان‌هایی مانند پرتغالی، دانمارکی، یونانی، هلندی و ایتالیایی کاهش خواهد یافت و فرانسوی و اسپانیایی، به منزله زبان‌های میانجی منطقه‌ای به کار گرفته می‌شوند. باید گفت این پیش‌بینی‌ها همیشه به واقعیت تبدیل نمی‌شوند، چنان‌که پیش‌بینی برخی از زبان‌شناسان در دهه ۱۹۴۰، در مورد تضعیف فرانسوی در کانادا عملی نشد (مک کی، ۲۰۰۳: ۶۴). گرین هم‌چنین این فرض را مطرح می‌کند که اگر کاربرد زبان اکثریت در یک کشور اروپایی، در سطح اتحادیه گسترش یابد، زبان‌های اقلیت در آن کشور بیشتر در معرض تهدید و زوال قرار می‌گیرند و اگر زبان اکثریت در یک کشور، جایگاه کاربردی پایین‌تری در سطح بین‌المللی پیدا کند و تضعیف شود، زبان‌های اقلیت در آن کشور موقعیت بهتری پیدا می‌کنند. از این‌ها ادعا می‌کند که یکپارچگی اروپا بر زبان‌های ایرلندی، گیلی اسکاتلندی، ولشی و غیره، اثرات منفی می‌گذارد، زیرا این زبان‌ها هم‌اکنون نیز زیر فشار و تهدید انگلیسی قرار دارند و با قدرت گرفتن هر چه بیشتر زبان انگلیسی، فشار داخلی بر آن‌ها نیز بیشتر خواهد شد.

به عبارت دیگر، با تقویت جایگاه انگلیسی، فشار آن بر زبان‌های اقلیت در خود انگلستان بیشتر خواهد شد و جایگاه و کاربرد این زبان‌ها تضعیف می‌گردد. زبان‌هایی که در مناطق شهری کاربرد دارند و به نوعی به رسمیت شناخته شده‌اند، کمتر در معرض تهدید قرار می‌گیرند و از این‌رو، زبان‌هایی مانند باسک و کاتالان در موقعیت بهتری هستند.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد از دیدگاه اقتصادی، ارتقاء یک زبان به جایگاه زبان مشترک برای کل اتحادیه اروپا امری منطقی، کم هزینه و آسان کننده داد و ستدهای بین‌المللی است، اما به لحاظ فرهنگی، یعنی حفظ فرهنگ بومی، قومی و ملی، زبان واحد مشترک در اتحادیه، پدیده‌ای است که زبان‌های اقلیت و ضعیف را زیر فشار و تهدید بیشتر قرار می‌دهد و به حذف آن‌ها کمک می‌کند.

### نتیجه‌گیری

زبان به منزله یک نهاد اجتماعی بر دیگر نهادهای جامعه اثر می‌گذارد و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد و تحولات آن‌ها را بازتاب می‌دهد. این تأثیرات هم در پیکره زبان به منزله یک سیستم ارتباطی و هم در جایگاه، منزلت و کاربرد زبان به مثابه نماد اجتماعی قابل مشاهده است. در حوزه ساختار، تأثیر زبان‌هایی که جایگاه، اعتبار و قدرت بیشتری دارند، به صورت قرض‌گیری زبانی در زبان‌های دیگر دیده می‌شود و در قلمرو جایگاه و کاربرد، تغییرات گسترده‌تر در سطحی کلان در نقش و منزلت زبان‌ها رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، تغییراتی که در سیستم اقتصادی-سیاسی کشورها پدید می‌آید و جابه‌جایی قدرت را در پی دارد، سبب تغییراتی در منزلت و اعتبار زبان آن‌ها می‌شود.

شکل‌گیری اتحادیه اروپا که جهت‌گیری آن به سوی وحدت اقتصادی-سیاسی برخی کشورهای اروپایی است، می‌تواند در بلندمدت نوعی گرایش به وحدت و همگرایی زبانی را در پی داشته باشد و از این طریق به گسترش قلمرو کاربردی و ارتقاء جایگاه و اعتبار زبان‌هایی منتهی شود که دارای هژمونی و قدرت سیاسی، اقتصادی و علمی بالایی هستند.

همچنین، زبان‌هایی که پشتوانه قوی اقتصادی و سیاسی و گویندگان فراوان ندارند، به رغم نقش نمادین آن‌ها در هویت قومی، گروهی یا ملی، به نوعی تضعیف می‌شوند. به نظر می‌رسد اگر اوضاع سیاسی و اقتصادی جهان، به ویژه اروپا، به همین شکل پیش رود، نقش زبان انگلیسی (و تا حدودی فرانسوی و



آلمانی) به منزله زبان میانجی هرچه بیشتر تقویت شود، جایگاه و اعتباری که هم اکنون دارد، باز هم ارتقا یابد، قلمرو کار بردی آن گسترده تر و در حوزه های بیشتری به کار گرفته شود.

همچنین، این روند به نوبه خود می تواند زبان های محلی و اقلیت مانند برتن و ولشی را هر چه بیشتر به حاشیه براند، نقش ارتباطی آن ها را محدودتر کند و آن ها را به طور جدی در معرض خطر زوال قرار دهد. حتی زبان های دیگری مانند دانمارکی، هلندی و... که در کشورهای عضو اتحادیه اروپا دارای جایگاه رسمی هستند و نماد هویت ملی به شمار می آیند، ممکن است از قدرت و اعتبار زبان انگلیسی آسیب ببینند. اگر به گفته جوزف (جوزف، ۲۰۰۴ : ۱۲۶)، هدف اولیه کمیسیون اقتصادی اروپا و سپس اتحادیه اروپا، وحدت کشورهای کوچک در این اتحادیه باشد، این گونه کشورها در برابر تضعیف استقلال ملی، زبان و هویت ملی خود واکنش نشان می دهند. به نظر می رسد در سطح اتحادیه اروپا نقش انگلیسی به منزله زبان میانجی در حال گسترش باشد و زبان های رسمی و ملی کشورهای مختلف می کوشند تا نقش خود را به منزله زبان های ملی حفظ کنند، اما زبان های اقلیت در این کشورها زیر فشار فرهنگی و اجتماعی زبان های قدرتمند در معرض خطر زوال قرار می گیرند. از نظر دوسوان، با پیوستن هر کشور جدید به اتحادیه اروپا کاربرد انگلیسی در سطح اتحادیه گسترش می یابد، اما در هر کشور، مردم از زبان بومی و ملی خودشان استفاده می کنند و در حفظ آن می کوشند. به عبارت دیگر، آنچه گفته شد مربوط است به نهادهای رسمی اتحادیه اروپا، در حالی که مردم عادی در کشورهای مختلف اروپایی به زبان های بومی خود احساس تعلق می کنند و در ارتباطات روزمره خود هم چنان به آن زبان ها سخن می گویند.

تغییرات و پی آمدهای زبانی فروپاشی اتحاد شوروی در جهت متفاوتی سیر کرده است. زبان روسی به منزله زبان قدرت، طی چند دهه گذشته هم نقش زبان ملی، مشترک و میانجی را در کشور شوروی بر عهده داشت و نماد هویت مشترک همه مردم این کشور به شمار می آمد و هم به منزله یک زبان خارجی یا زبان

دوم معتبر، در کشورهای سوسیالیست شرق اروپا، به کار گرفته می‌شد. به نظر می‌رسد، اکنون این جایگاه رفته رفته در حال تضعیف شدن است. در مقابل، زبان‌های بومی جمهوری‌های مختلف که در دوران شوروی، زبان‌های رسمی منطقه‌ای و در مقایسه با روسی به نوعی درجه دوم محسوب می‌شدند، پس از فروپاشی دست کم، به لحاظ حقوقی و قانونی، تقویت شده، ارتقاء جایگاه پیدا کرده‌اند و به زبان رسمی کشورهای مستقل تبدیل شده‌اند. همچنین، با تضعیف تدریجی جایگاه زبان روسی به منزله زبان دوم در شرق اروپا زمینه لازم برای جایگزین شدن زبان‌های قدرتمند دیگر و در رأس آن‌ها انگلیسی فراهم شده است.

به طور کلی، شاید بتوان گفت زبان انگلیسی در آینده، همان نقشی را در اتحادیه اروپا پیدا خواهد کرد که زبان روسی در گذشته در اتحاد شوروی داشته است. این احتمال چندان دور از ذهن نیست که انگلیسی به رغم عدم تمایل گویندگان دیگر زبان‌های اروپایی، رفته رفته به جایگاه زبان مشترک رسمی اتحادیه ارتقاء یابد و سایر زبان‌ها، به جایگاهی درجه دوم رانده شوند و در سطح منطقه‌ای و در قلمرو کشور خود، به کار گرفته شوند. گسترش برنامه‌های دانشگاهی به زبان انگلیسی، در برخی کشورهای اروپایی غیر انگلیسی زبان مانند هلند، سوئد، نروژ و... در سال‌های اخیر، شاید نشانه‌ای از آغاز چنین روندی در ارتقا جایگاه این زبان باشد. ورود روز افزون واژه‌ها و عناصر انگلیسی به پیکره زبان‌های اروپایی مختلف را نیز شاید بتوان نشانه دیگری از نفوذ و گسترش انگلیسی در اتحادیه اروپا دانست، همان گونه که زبان‌های جمهوری‌های مختلف اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی و مرکزی طی چند دهه از زبان روسی قرض گرفتند و از عناصر این زبان انباشته شدند.

دو جریان مورد بحث، یعنی فروپاشی اتحاد شوروی و شکل‌گیری اتحادیه اروپا در دو جهت متفاوت سیر کرده و پی‌آمدهای زبانی آن‌ها نیز به ترتیب به سوی واگرایی و هم‌گرایی گرایش داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد این دو جریان متضاد، دست کم یک پی‌آمد مشترک نیز داشته‌اند و آن ارتقا جایگاه، منزلت و اعتبار زبان انگلیسی و گسترش قلمرو کاربردی آن در کشورهای مختلف- در اروپای غربی، شرقی و حتی کشورهای مستقل پدیدآمده از فروپاشی اتحاد شوروی- است. این جریان به رغم خواسته اروپاییان که مانند سایر مردم دنیا به زبان‌های مادری خود سخت دل‌بسته و علاقه‌مندند، به پیش می‌رود. آنچه در این جا تعیین‌کننده‌تر است، جریان قدرت است و نه خواست گویندگان زبان‌ها.

باید گفت قدرت اقتصادی، سیاسی، علمی و نظامی گویندگان زبان‌ها در حفظ و تقویت، تضعیف و زوال زبان آن‌ها نقشی تعیین‌کننده بازی می‌کند. با جابه‌جایی قدرت، در جایگاه و اعتبار زبان‌ها تغییراتی پدید می‌آید و حتی زبان‌هایی که روزگاری پرآوازه و معتبر بوده‌اند، تضعیف می‌شوند و زبان‌های اقلیت در معرض خطر زوال و نابودی قرار می‌گیرند. به نظر می‌رسد همراه شدن دو تحول مورد بررسی در اروپا- یعنی شکل‌گیری اتحادیه اروپا و فروپاشی اتحاد شوروی- با جهانی شدن، تحولات و پیشرفت‌های علمی و فن‌آوری، گسترش رسانه‌ها، باسوادی و...، روند تضعیف برخی زبان‌ها و تقویت و گسترش قلمرو کاربردی برخی دیگر را شتاب می‌بخشد.

منابع

1. Deswaan, A (2001) *Words of the World*, Cambridge : Polity.

2. Ferguson, C. (1968) "Language development", in J. Fishman, C. Ferguson, & Dasliupta(eds.), *Language Problems of Developing Nation*, New York: Wiley.
3. Fodor, F. & Peluau (2003) "Language Geostrategy in Eastern and Central Europe: Assessment and Perspectives", in J.Maurais & M. Morris ( eds.), *Languages in a Globalizing World*, Cambridge : Cambridge University Press.
4. Grin, F. (1993) "European Economic Integration and the Fate of Lesser-used Languages", In *Language Problems and Language Planning*, Vol.17 (2): 101-114.
5. Hale, K. (1998) "On Endangered Languages and the Importance of Linguistic Diversity", in L.Grenoble & L. Whaley, *Endangered Languages* (eds.), Cambridge: Cambridge University Press.
6. Joseph, J. (2004) *Language and Identity: National, Ethnic, Religious*, London: Palgrave.
7. Kraus, M. (1992) "The World's Languages in Crisis", in *Language*, Vol. 68(1): 4-10.
8. Ladefoged, P. (2001) *Vowels and Consonants: An Introduction to the Sounds of Languages*, Oxford: Blackwell.
9. Mackey, W. (2003) "Forecasting the Fate of Languages", in J. Maurais and M. Morris (eds.), *Languages in a Globalizing World*, Cambridge: Cambridge University Press.
10. Maurais, J. (2003) "Towards a New Linguistic World Order", in J. Maurais & M. Morris (eds.), *Languages in a Globalizing World*, Cambridge: Cambridge University.
11. Myers-Scotton, C. (2006) *Multiple Voices: An Introduction to Bilingualism*, Oxford: Blackwell.
12. Wright, S. (2004) *Language Policy and Language Planning*, New York: Palgrave Macmillan.